

جهانی‌شورشگر یا عصر جدید تیرگی؟ در باب تاریخچه زوال اقتصاد آمریکا

نوآم چامسکی



ترجمه محمودرضا عبداللهی

جنبش تسخیر، رخدادی بی اندازه شورانگیز و در واقع بی‌همتا است. چیزی از این دست حتی به ذهنم خطور نکرده بود. اگر پیوندها و همبستگی‌هایی که ایجاد کرده دوره‌ی طولانی و تاریک پیش رو را تاب آورد - چراکه پیروزی به سرعت حاصل نخواهد شد - می‌تواند فرصتی مهم در تاریخ آمریکا شود.

جنبش تسخیر، رخدادی بی اندازه شورانگیز و در واقع بی‌همتا است. چیزی از این دست حتی به ذهنم خطور نکرده بود. اگر پیوندها و همبستگی‌هایی که ایجاد کرده دوره‌ی طولانی و تاریک پیش رو را تاب آورد - چراکه پیروزی به سرعت حاصل نخواهد شد - می‌تواند فرصتی مهم در تاریخ آمریکا شود.

این واقعیت که جنبش تسخیر بی‌سابقه بوده کاملاً درست است. از یاد نبریم، این دورانی بی‌سابقه است - از دهه‌ی ۱۹۷۰ به این سو - و از نقطه‌عطفی در تاریخ آمریکا حکایت دارد. برای قرن‌ها، از زمانی که این کشور ایجاد شده، جامعه‌ای تحول‌گرا، اگر نه به شیوه‌هایی پسندیده، به حساب می‌آمده است. این داستان دیگری است، اما پیشرفت کلی به سوی ثروت، صنعتی شدن، توسعه، و امید بوده. توقعات یک همچو چیزهایی بوده است، حتی در نومی‌دانه‌ترین زمان‌ها.

سنم آنقدرها هست که دوران رکود اقتصادی را به یاد بیاورم. پس از گذشت چند سال نخست، در اواسط دهه‌ی ۱۹۳۰، اوضاع واقعاً از امروز سخت‌تر بود، اما حال و هوا کاملاً فرق داشت. حسی وجود داشت که «ما بالاخره از این گرفتاری‌رها خواهیم شد»، حتی در بین بیکاران، از جمله بسیاری از خویشاوندانم، این برداشت وجود داشت که «اوضاع بهتر می‌شود».

اتحادیه‌های کارگری مبارز، به ویژه از طریق CIO (کنگره سازمان

های صنعتی)، متشکل می‌شدند. کار به اعتصاب‌های نشسته کشید، که برای دنیای تجارت ترسناک بود، در نشریات آن موقع آنها می‌توانید موضوع را بیابید. زیرا اعتصاب نشسته مرحله پیش از تسخیر کارخانه و اداره‌ی آن به دست خودتان است. فکر اینکه کارگران کارخانه‌ها را تسخیر کنند، بر حسب اتفاق، امروز نیز در دستور کار است، و ما هم باید به آن فکر کنیم. همچنین، قانون نیو دیل New Deal، در اثر فشار مردم، در شرف تصویب بود. با وجود زمانه‌ی عسرت، حسی وجود داشت که « ما از آن‌رهای خواهیم یافت».

اکنون اوضاع متفاوت است. بر بسیاری از مردم ایالات متحده، حسی از ناامیدی، و گاه درماندگی، چیره است. به نظرم این در تاریخ آمریکا به راستی جدید است و مبنایی عینی دارد.

درباره‌ی طبقه‌ی کارگر

در دهه‌ی ۱۹۳۰، کارگران بیکار شده انتظار داشتند دوباره‌ی شغل‌هایشان را داشتند. اگر شما امروز- که میزان بیکاری کمابیش شبیه دوران رکود اقتصادی است- کارگری باشید در بخش تولیدی، و جریان‌های فعلی ادامه یابند، شغل‌ها برنخواهند گشت.

تغییرات در دهه‌ی ۱۹۷۰ رخ داد. دلایل بسیاری برای آن داریم. یکی از عوامل اصلی آن، که رابرت برنر، تاریخ‌نگار اقتصادی، بیش از همه آن را مطرح کرد، کاهش میزان سود در بخش تولید بود. عوامل دیگری هم وجود داشت. این عوامل منجر به تغییرهایی اساسی در اقتصاد شد- حرکتی معکوس رخ داد و صدها سال پیشرفت به سوی صنعتی شدن و توسعه به فرایند صنعتزدایی و توسعه‌زدایی بدل شد. البته، تولید صنعتی، در خارج، با منفعت بسیار به کار خود ادامه داده، اما برای نیروی کار ثمری نداشته است.

همراه با آن، چرخش بزرگی در اقتصاد روی داد، از بنگاه‌های تولیدی- که کالاهایی تولید می‌کنند که مردم بدان نیاز دارند یا می‌توانند مصرف کنند- به دستکاری‌های مالی. آن موقع بود که مالیه‌گرایی اقتصاد واقعاً آغاز شد.

درباره‌ی بانک‌ها

تا پیش از دهه‌ی ۱۹۷۰، بانک‌ها به‌راستی بانک بودند. آنها واقعاً وظیفه‌ای که بانک‌ها قرار بود در دولت سرمایه‌داری انجام دهند بر عهده داشتند: سپرده‌ی استفاده نشده‌ی حساب بانکی شما را بر

می‌داشتند و به کاری بالقوه سودمند، مثل کمک به خانواده ای برای خرید خانه یا به دانشگاه فرستادن بچه ها، انتقال می‌دادند. این امر در دهه‌ی ۱۹۷۰ دگرگونی چشمگیری یافت. از دوران رکود اقتصادی تا آن موقع، بحران مالی وجود نداشت. دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ دوران رشد عظیم بود، بالاترین رشد در تاریخ آمریکا، و شاید بالاترین در تاریخ اقتصاد.

و این رشدی برابری‌طلبانه بود. اوضاع یک پنجم پایینی همچون یک‌پنجم بالایی جمعیت خوب بود. بسیاری از مردم سبک زندگی متعارفی یافتند - آنچه در اینجا «طبقه‌ی متوسط» و در دیگر کشورها «طبقه‌ی کارگر» نامیده می‌شود- و این واقعیت داشت، و در دهه‌ی ۱۹۶۰ شتاب گرفت. فعالیت سیاسی در آن سال‌ها، پس از یک دهه‌ی کاملاً نومیدکننده، واقعاً به این کشور مدنی‌بخشید که ماندنی شدند.

با شروع دهه‌ی ۱۹۷۰، دگرگونی‌های سریع و ناگهانی شروع شد: صنعت‌زدایی، انتقال فرایند تولید به دیگر کشورها، و چرخش به سوی موسسات مالی، که به سرعت رشد می‌کردند. باید بگویم که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، شاهد توسعه‌ی آن چیزی بودیم که چند دهه بعد به اقتصاد «تکنولوژی برتر» بدل گشت: کامپیوتر، اینترنت، و انقلاب در فن آوری اطلاعات اساساً در بخش دولتی رخ داد.

تحولاتی که در دهه‌ی ۱۹۷۰ روی داد دور باطلی را به راه انداخت. به تجمع ثروتی فزاینده در دست بخش‌های مالی انجامید. این به سود اقتصاد نبود - و چه بسا به اقتصاد و به جامعه آسیب می‌زد- اما به تمرکز عظیم ثروت می‌انجامید.

درباره‌ی سیاست و پول

تمرکز ثروت تمرکز قدرت سیاسی را به بار می‌آورد. و تمرکز قدرت سیاسی باعث وضع قوانینی می‌شود که به این دور باطل سرعت و شدت می‌بخشد. این قانون‌گذاری که اساساً دوحزبی بود، سیاست‌های مالی و تغییرات مالیاتی، و همچنین قوانینی در مورد راهبری شرکتی و مقررات‌زدایی پدید آورد. به همراه آن، هزینه‌های انتخاباتی افزایش سریع یافت و احزاب سیاسی را بسیار بیشتر در منابع مالی شرکت‌های بزرگ غرق می‌کرد.

این احزاب از جنبه‌های زیادی زایل شدند. پیشتر این گونه باب بود که اگر کسی در کنگره می‌خواست عضو کمیسیونی شود، می‌بایست آن را عمدتاً از طریق ارشدیت و خدمت به دست می‌آورد. در عرض چند سال،

راه پیشرفت شد گذاشتن پول در صندوق حزب، موضوعی که تام فرگوسن به خوبی به آن پرداخته است. این کل سیستم را به مراتب بیشتر به سمت منابع مالی شرکت های بزرگ (و بیش از پیش به سمت بخش مالی) سوق داد.

این دور باطل به تمرکز هولناک ثروت، عمدتاً در دست یک دهم بالای یک درصد جمعیت، منجر شد. در همین حال، دوره ای از رکود یا حتی نزول را برای اکثریت جمعیت آغاز کرد. مردم روزگار خود را می‌گذرانند، اما به روشهایی مصنوعی نظیر ساعات کار طولانی، میزان بالای وام و قرض، و تکیه بر افزایش قیمت املاک، مثل حساب مسکن اخیر. به سرعت این ساعات کار در ایالات متحده از دیگر کشورهای صنعتی مانند ژاپن و کشورهای گوناگون اروپایی بالاتر رفت. پس دوره ای از رکود و نزول برای اکثریت جمعیت، به همراه دوره ای از تمرکز شدید ثروت، به وجود آمد.

همواره بین خط مشی عمومی و خواست مردمی اختلاف بوده، اما این اختلاف به شدت افزایش یافته است. این را در واقع اکنون می‌توانید ببینید. توجه کنید به موضوع عمده‌ای که همه در واشنگتن به آن متمرکز شده اند: کسری بودجه. درست است، برای مردم کسری بودجه موضوع اصلی نیست. در واقع، چندان موضوع اصلی به حساب نمی‌آید. موضوع اصلی بیکاری است. کمسیون کسری بودجه وجود دارد، ولی کمیسونی برای بیکاری موجود نیست. در زمینه کسری بودجه، مردم نظراتی دارند. به نظرسنجی‌ها نگاهی بیاندازید. مردم یکصدا طرفدار مالیات بیشتر بر ثروتمندان هستند - که در دوره رکود و نزول کاهش بسیاری یافت - و نیز از حفظ همین مزایای اجتماعی محدود حمایت می‌کنند.

تصمیم کمسیون کسری بودجه شاید خلاف این باشد. جنبش تسخیر می‌تواند شالوده‌ی محکمی بسازد که مانعی جدی در برابر تیری که قلب کشور را نشانه رفته باشد.

نظام ثروتمند سالار و «پروکاریا» (۱)

برای عموم مردم، یا همان ۹۹٪ مد نظر جنبش تسخیر، اوضاع بسیار دشوار بوده - و ممکن است بدتر هم شود. این می‌تواند دوره‌ی نزول برگشت ناپذیری باشد. برای ۱٪ و بیشتر از آن ۰.۱٪ اوضاع خوب است. آنها از هر زمان دیگری ثروتمندتر و قدرتمندترند و کنترل بیشتری بر سیستم سیاسی دارند و به سایر مردم بی‌توجه‌اند. و اگر

ادامه‌ی آن ممکن باشد، تا جایی که به آنها مربوط است، خُب، چرا که نه؟

«سیتی گروپ» را در نظر آورید. طی چند دهه، سیتی گروپ یکی از فاسدترین شرکت‌های سرمایه‌گذاری بوده است، بارها، از اوایل دوران ریگان و تا همین الان، با پول مالیات دهندگان (پول مردم عادی) به دادش رسیده و نجاتش داده‌اند. نمی‌خواهم به آن بپردازم، اما واقعا حیرت‌آور است.

در ۲۰۰۵، سیتی گروپ بروشوری برای سرمایه‌گذاران منتشر کرد با عنوان «ثروتمندسالاری: خرید تجمعات، شرح بی‌توازی جهانی». این جزوه از سرمایه‌گذاران مصرانه می‌خواست پول‌هایشان را در نمایه‌ی ثروتمندسالاری جا بدهند. در آن آمده بود، «جهان به دو اردوگاه تقسیم می‌شود: ثروتمندسالاران و باقی انسان‌ها.»

ثروتمندسالاران، یا همان صاحبان پول، کسانی‌اند که کالاهای لوکس می‌خرند و ... و این درست وسط ماجرا است. سیتی گروپ ادعا می‌کرد شاخص ثروتش کارکرد بسیار بهتری از بازار بورس دارد. راجع به بقیه هم، به امان خدا رهایشان می‌کنیم. اصلاً اهمیتی به بقیه نمی‌دهیم. باید همین دور و بر باشند و به ایجاد دولتی قدرتمند کمک کنند که از ما حمایت کند و وقتی به هچل افتادیم به دامن برسد، اما در اساس، به جز این کارکردی نخواهند داشت. این روزها این بقیه را گاهی «پروکاریا» می‌نامند - مردمی که حیاتی بی‌ثبات در حاشیه‌ی جامعه دارند. البته، این دیگر حاشیه نیست، دارد تبدیل به بخش قابل ملاحظه‌ای از جامعه‌ی ایالات متحده و به واقع جاهای دیگر می‌شود. این را می‌توان به فال نیک گرفت!

بنابراین، برای مثال آلن گرینسپن، رییس فدرال رزرو (بانک مرکزی آمریکا)، که کارشناسان اقتصاد - وقتی هنوز «آلن مقدس» بود - یکی از بزرگ‌ترین اقتصاددانان همه‌ی زمان‌ها می‌خواندندش (و این پیش از ورشستگی‌ای بود که او در اصل مقصر آن قلمداد شد)، در دوران کلینتون در کنگره شهادت می‌داد که اقتصاد بزرگی که او سرپرستی می‌کند چه معجزاتی کرده است. او می‌گفت که بخش عمده‌ای از موفقیت این اقتصاد بر پایه‌ی چیزی است که او «رشد ناامنی کارگران» می‌نامید. اگر کارگران امنیت شغلی ندارند، بخشی از پروکاریا محسوب می‌شوند که در ناامنی زندگی می‌کنند، مطالبه و توقعی ندارند، تلاشی برای دستمزد بالاتر نمی‌کنند، مزایای بهتری به آنان تعلق نخواهد گرفت. هر وقت نخواستیمشان، با اردنگی بیرونشان می‌کنیم. و

این چیزی است که، به زبان فنی، اقتصاد سالم خوانده می شود. و گرینسپن برای این بی اندازه ستایش و تحسین می شد.

خوب، حالا جهان، در نگاه جنبش تسخیر، واقعا به دو گروه ثروتمندان و طبقه‌ی ناپایدار تقسیم می شود- ۱٪ ها و ۹۹٪ ها، که ممکن است در ارقام دقیق نباشد اما در تصویر کاملا درست است. حالا، ثروتمندسالاری درست وسط ماجراست و می تواند همین طور ادامه دهد.

اگر چنین شود، آن برگشت تاریخی که در دهه‌ی ۱۹۷۰ آغاز شد ممکن است برگشت‌ناپذیر شود؛ این جایی است که در حال حرکت به سمتش هستیم. جنبش تسخیر نخستین واکنش واقعی، مهم، و مردمی است که قادر است مانع این پسرفت شود. با این حال، لازم است این واقعیت را بپذیریم که این مبارزه‌ای سخت و طولانی خواهد بود. پیروزی همین فردا به دست نمی آید. باید ساختارهایی را پدید آورد که ماندگار باشند و سختی‌ها را تاب آورند و بتوانند پیروزی‌های بزرگ به بار آورند. کارهای بسیاری هست که باید انجام داد.

به سوی تصاحب کارگری

پیش‌تر اشاره کردم که در دهه‌ی ۱۹۳۰ یکی از مؤثرترین حربه‌ها اعتصاب نشسته بود و دلیلی ساده داشت: این گامی است پیش از تصاحب کارخانه. در طول دهه‌ی ۱۹۷۰، وقتی افول شروع شده بود، شاهد رویدادهای مهمی بودیم. در ۱۹۷۷، یواس استیل تصمیم گرفت یکی از مهم‌ترین کارخانه‌هایش را در «یانگ استون» اوهایو تعطیل کند. کارگران و اهالی آنجا، به جای ترک کردن محل، متحد شدند و آن را از شرکت خریدند؛ کارخانه به نیروی کار تحویل داده شد و بدل شد به مجتمعی تحت اداره و نظارت کارگران. آنها پیروز نشدند، اما اگر حمایت مردمی کافی وجود می داشت، پیروزی دور از دسترس نبود. این موضوعی است که گار آلپرویتز و استاوتون لیند، وکیل کارگران و اهالی آنجا، به تفصیل بیان کرده اند.

این پیروزی‌ای نسبی بود، دست‌آخر شکست خوردند، اما این واقعه تلاش‌های دیگری را به موجب شد. حالا، در سراسر اوهایو، و دیگر جاها، به سدها، بلکه هزاران، صنایع نه چندان کوچکی بر می خوریم که کارگران/اهالی در تملک خود دارند و خود کارگران آنها را اداره می کنند. این پایه‌ی انقلابی واقعی است که به این شکل در حال رخ دادن است.

در یکی از حومه‌های بوستون، حدود یک سال پیش، چیزی مشا به روی داد.

شرکتی چندملیتی تصمیم گرفت مجتمعی سودآور و کارآمد را، که تولید کننده‌ی تکنولوژی مدرن بود، تعطیل کند. از قرار معلوم، این کارخانه آن قدر که باید و شاید برایشان پرمفعت نبود. کارگران و اتحادیه‌ی آنها پیشنهاد خرید، تصاحب، و اداره‌ی آن را داد. در عوض، شرکت چندملیتی، شاید به سبب تعصب طبقاتی، تصمیم به بستن آن گرفت. به نظر من آنها نمی‌خواهند چنین چیزهایی روی دهد. اگر حمایت مردمی کافی وجود داشت، اگر چیزی شبیه جنبش تسخیر وجود می‌داشت که بتواند وارد معرکه شود، پیروزی امکان‌پذیر بود.

وقایعی از این دست در حال رخ دادن است. در واقع، بعضی از آنها بنیادی‌اند. مدتی پیش، باراک اوباما، به عنوان رییس‌جمهور، اداره‌ی صنایع اتومبیل‌سازی را، که اساساً پیشتر در تملک مردم قرار داشت، در دست گرفت؛ کارهای بسیاری می‌توانست صورت گیرد. آنچه صورت گرفت این بود: تجدید سازمان، به نحوی که دوباره به مالکانش، یا افرادی نظیر آنان، پس داده شوند، و به راه قدیم ادامه دهند.

امکان دیگر آن بود که به نیروی کار تحویل داده شود - که به هر حال مالک اصلی آن بود- و به نظام صنعتی عمده‌ای بدل گردد، با مدیریت و در تملک کارگران، و بخش بزرگی از اقتصاد شود و چیزهایی تولید کند که مردم نیاز دارند؛ و چه چیزهایی که ما نیاز نداریم.

همگی می‌دانیم یا باید بدانیم که ایالات متحده در حمل و نقل سریع بی‌اندازه عقب مانده است، و این مشکلی جدی است. نه تنها در زندگی مردم، که در اقتصاد تأثیر گذاشته است. در این باره، قضیه‌ای شخصی را مثال بزنم. چند ماه پیش، سخنرانی‌هایی در فرانسه برگزار کردم و می‌بایست قطاری را از آوینیون در جنوب فرانسه تا فرودگاه شارل دوگل سوار می‌شدم، مسیری برابر واشنگتن دی‌سی به بوستون، که دو ساعت طول کشید. نمی‌دانم تا به حال از واشنگتن به بوستون با قطار سفر کرده‌اید یا نه؟ سرعت آن همان است که ۶۰ سال پیش بود، وقتی من و همسرم برای اولین بار سوار آن شدیم؛ این مایه‌ی ننگ است.

اینجا هم می‌توان مثل اروپا عمل کرد. قابلیتش وجود دارد، نیروی کار ماهر. اگر کمک مردمی وجود می‌داشت، دگرگونی عمده‌ای در اقتصاد رخ می‌داد.

برای آنکه کار را عجیب و غریب‌تر کنیم، درست هنگامی که این گزینه کنار گذاشته شد، دولت اوباما وزیر حمل و نقل اش را به اسپانیا فرستاد تا قراردادی برای توسعه‌ی راه آهن سریع ببندد، کاری که می‌

شد با همان ماشین زنگارگرفته‌ای که تعطیل شده بود انجام داد. اینها دلایلی طبقاتی دارد و بازتاب فقدان بسیج سیاسی مردمی است.

تغییرات آب و هوایی و سلاح‌های اتمی

من به مسائل داخلی پرداختم، اما دو تحول خطرناک در عرصه‌ی بین‌المللی در حال رخ دادن است و مثل بختکی روی هر آنچه که می‌خواهیم بحث کنیم می‌افتد. برای نخستین بار در طول تاریخ بشر، تهدیدهایی واقعی در کمین ادامه‌ی حیات گونه‌های جانداران است.

یکی از ۱۹۴۵ به این سو ما را رها نکرده است. تا حالا هم معجزه بوده که از شرّ آن در امان مانده‌ایم، و آن خطر جنگ اتمی و سلاح‌های اتمی است. گرچه زیاد به آن پرداخته نمی‌شود، سیاست‌های دولت ایالات متحده و متحدانش این تهدید را افزایش داده است. اگر کاری درباره‌اش صورت نگیرد به دردسر خواهیم افتاد.

دیگری، البته، فاجعه‌ی زیست‌محیطی است. در عمل، تمام کشورهای جهان، برای اینکه کاری کرده باشند، هر قدر هم نصفه و نیمه، حداقل دست به اقداماتی زده‌اند. ایالات متحده هم قدم‌هایی برداشته که عمدتاً در جهت شتاب بخشیدن به این تهدید بوده! اینجا تنها کشور مهمی بوده که نه تنها دست به عمل سازنده‌ای برای حفظ محیط زیست نزده، که حتی به این قافله نپیوسته است و، از خیلی جهات، حتی خواسته آن را به عقب برگرداند.

این به تبلیغات عظیمی برمی‌گردد که دنیای تجارت، آشکارا و خودخواهانه، انجام داده تا بکوشد مردم را متقاعد سازد که تغییرات زیست‌محیطی دوزوکلک‌روشنفکرهاست و «چرا باید به حرف این دانشمندان گوش کرد؟».

به واقع، داریم به دوران‌های سیاه عقبگرد می‌کنیم و این شوخی نیست. اگر آنچه که در قدرتمندترین و ثروتمندترین کشور دنیا در طول تاریخ در حال رخ دادن است، یعنی این فاجعه، گرفته نشود، به فاصله‌ی یکی دو نسل، دیگر چیزهایی که ما از آن صحبت می‌کنیم اهمیتی نخواهد داشت. باید خیلی زود، کاری دلسوزانه و مداوم برای حل آن انجام داد.

شروع و تداوم چنین کاری آسان نخواهد بود. موانع، سختی‌ها، و گرفتاری‌هایی پیش خواهد آمد که اجتناب‌ناپذیر است. اما اگر همبستگی‌ای که سال گذشته اینجا در این کشور و در دیگر کشورها به

وجود آمد به رشد خود ادامه دهد، شانس ما برای آینده ای روشن کم نخواهد بود.

برگرفته از □□□□□□□□□□ □□□□□□

پی‌نویشها

• مقاله بالا ترجمه‌ای است از:

Noam Chomsky, A Rebellious World or a New Dark Age? On the
,History of the US Economy in Decline

<https://www.commondreams.org/view/۲۰۱۲/۰۵/۰۸-۱>

(۱) Precariat منظور بخش بی‌ثباتی از طبقه‌ی کارگر یا پرولتاریا است که به سبب تحولات چند دهه‌ی اخیر در زمینه‌ی برون‌سپاری، قراردادهای موقت کاری و مانند آن به وجود آمده است. این واژه به سبک واژه کلاسیک پرولتاریا و از ریشه precarious یعنی بی‌ثبات و پرخطر ساخته شده است و برخی جامعه‌شناسان این طبقه را فعالان اصلی جنبش‌های جدید ضد سیستمی در وال استریت و نیز در بهار عربی می‌دانند.

ایمیل مترجم: mahmoud.reza.abdollahi@gmail.co